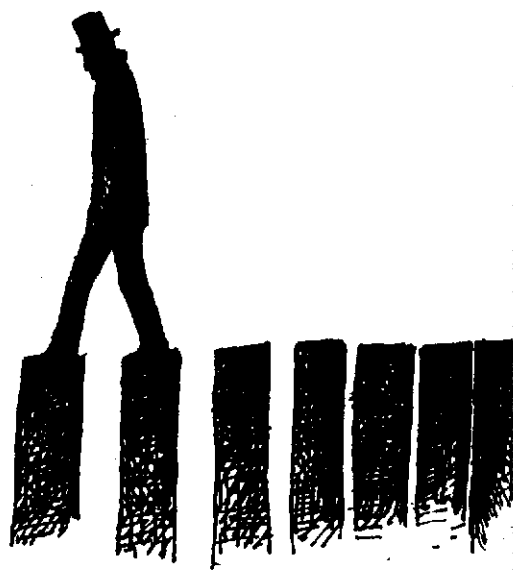


فلسفه تاریخ

(قسمت دوم)

نوشته ر. ف. اتکینسون

ترجمه دکتر همایون همتی



مراتب علیت تاریخی

در بالا به تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای که در کاربرد زاوه «علت» و «دلیل» و راهی که به نحو منظمی بیان آن دو تمایز نهد و وسعت حوزه سه نوع تبیین معین اشاره شد. نکته دیگری که باید متوجه بود عدم علاقه مورخان به اینکه بعضی از علل نسبت به علل دیگر مهمترند، می‌باشد. مثلا درباره ورود ریتانیا به جنگ سال ۱۹۱۴ شاید اهمیت بیشتری نسبت به کشورهای که تهدید نیروی دریایی‌شان کمتر بود، داشته باشد یا برتری اقتصادی آلمان نسبت به شرایط نظامی بیگانگان و یا نقض بیطرفی لژیون اهمیت بیشتری داشته باشند. تمایل به ارزشناسی طولی‌المدت علل اساسی وجود دارد که احتمالا موجب گسترش اجتناب‌ناپذیر در یک سیر طولانی می‌شود و نظرات کلی که منظورشان تعیین چنین علمی است موجودند. در این موضوع لاسفه تاریخ بویژه ماتریالیسم تاریخی مارکس و نظریه تحلیل تاریخی همبستگی کامل دارند.

در اینجا دقیقا دو نظریه مغایر با این نظرات به چشم می‌خورد: روانگرایی متداول بیشتر از مکتب صول آزادی‌های فردی و ماتریالیسم تاریخی. پوپر چنانکه نسبتا معتدل نظریه نخست است نه در حد نظریه جان استوارت میل که معتقد به تبیین نهائی از لریق روان‌گرایی فردی است. پوپر قابلیت ارجاع واین اجتماعی به قوانین روانی را انکار نمی‌کند در بین حال اصل روش شناختی کاوش برای ارائه معال مجموعه را به عنوان نتایج افعال افراد در شرایط اجتماعی‌شان می‌پذیرد. عبارتی که مورد کید قرار گرفته اهمیت قاطعی دارد. که بدون آن بدگاه مورد بحث مشکوک و مردد است بلکه اشتباه

و یا بسیار نزدیک به اشتباه است که در موارد کمی یا در هیچ موردی بتوان مجموعه را به فرد برگرداند.

با اینحال اگر قضیه را جدی بگیریم این نظریه در حد بالائی پذیرفتنی است. شرح افعال مجموعه با فعل فرد در صورت جواز ارجاع طبق متون اجتماعی امکان دارد اما بدون توقف در حد جزئیات، یک تشریح جامع نیست. پوپر ظاهرا به فردگرایی روش‌شناختی تمایل دارد و تا حدی علاقه به محسوسات و نظریه تحصیل در فهم مجموعه و بر اساس جمع‌گرایی که او با اخلاق و سیاست مغایر می‌داند هر چند که بالاخره در برابر حاکمیت ملی مبتنی بر استقلال اقتصادی و اجتماعی که از اساس خالی از فضیلت است، تسلیم می‌شود.

مشابه این نظر در ماتریالیسم تاریخی نیز وجود دارد. اگر این نظریه را که عوامل اقتصادی به معنای اخص، اساس تشریح هر چیز دیگری از جمله توسعه در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و دینی باشد، بپذیریم بسیار نادرست و یا احتمالا نادرست خواهد بود در حالیکه اگر به صورت وسیع به این معنا بگیریم که عوامل اقتصادی بایستی در شمار دیگر عوامل و دارای تأثیر متقابل با آنها در ساختار تبیین تاریخی آورده شود، قابل قبول است. مثلا به نظر می‌رسد که در کاربرد بسیاری مورخان در معنای متغیری بیشتر از فرضیه تحلیل روانی که مرتبه علمی بالاتری دارد به کار رفته است. و دلیلش اینکه تقویت گرایش‌های تاریخی اختصاصی به مارکسیست‌ها ندارد. مثلا یک مانع در برابر تفسیرهای سطحی: جزئی بودن و یا خیالی بودن موضوعات نیست بلکه تغییرات اجتماعی و

اقتصادی در درازمدت است و به علاوه از حقایق که مردم و نهادها در خلال زمان تغییرشان میدهند، پشتیبانی می‌کند در حالیکه خود طبیعت انسانی در همه زمانها و مکانها یکسان نیست و به وسیله عوامل فرهنگی و اجتماعی شکل گرفته و دوام می‌یابد. برای نیل به چنین نظراتی، نیازی نیست که یک ماتریالیست تاریخی بنشینیم، بلکه نظریه اکثریت از حقیقتی که ناشی از سازگاری روحی میان آنهاست، سرچشمه می‌گیرد. [سازگاری روحی یا وفاق مشترك].

ارزش‌ها

آرای مربوط به نقش ارزش‌ها در تاریخ که تا حد زیادی دیدگاه‌های کلی فلسفی درباره احکام ارزشی و با در نظر گرفتن ملاحظات خاص تاریخی تعیین می‌کنند، اجتناب‌ناپذیرند. چون تصدیق ذهنی بودن یا گزافی بودن احکام ارزشی ساده نیست لذا بدون چون و چرا روی مبحث کلی، ثابت کردن این مورد امری لازم و ضروری است.

بحث بر سر این است که تاریخ قطعا قراردادی‌تر از بسیاری از موضوعاتی که احکام ارزشی آن دارند نیست. قول به نظم فکری مشهور تاریخ که باید واقعی صرف باشد و نسبت به ارزش‌ها بی‌طرف یا بی‌تفاوت باشد، اغلب مغرضانه‌تر از دید خوش بینانه نسبت به آن است. این معنایش این است که ارزش‌های زندگی شخصی مورخان انطور که مطرح می‌کنند، نیاستی تحمیلی باشند (ارزش‌های زندگی شامل اخلاق، تعهدات سیاسی و ارزش‌های مربوط به هنرهای زیبا و به همان نسبت ارزش‌های مغایر با اینها که ارزش‌های فکری مربوط

به راستی، بدهاقت و اعتبار می‌شوند. ارزش‌های فکری چهره‌های متمایز از سایر نظام‌ها در تاریخ ندارند.

از طرفی امکان دارد این مطلب مورد اعتراض قرار گیرد که چگونه ممکن است زندگی را خارج از حیطه ارزشهای تاریخی حفظ کرد و نامعقول بنماید که چگونه کسی می‌تواند در تحلیل تاریخی یکسره از علاقه و توجه به اخلاق، سیاست یا تعهدات زیبایی‌شناختی مبرا باشد؟ این یک تناقض آشکار است که با امتیاز قائل شدن بین احکام ارزشی در خصوص تاریخ و احکام ارزشی دو تعبیر مورخان از تاریخ، حل و فصل شد، و از بین می‌رود. احکام و قضایای ارزشی در موضوع تاریخ آشکارا دیده می‌شود لیکن در فیزیک و شیمی یا زیست‌شناسی وجود ندارد.

ارائه یک تبیین عقلانی، شامل رجوع به احکام ارزشی کارگزاران گذشته می‌شود (اهداف یا غایاتشان که آنها فکر می‌کردند ارزش دنبال کردن را دارد)، و تغییر در موازین ارزشی یک نکته مهم و اصلی در تاریخ فرهنگی است. نمود و جلوه احکام ارزشی در موضوع تاریخ همان چیزی نیست که مورخان در شخص خودشان یافته‌اند. در حالی که مورخان بنا بر صلاحیت شغلی‌شان متوجه احکام ارزشی هستند، طریق دیگر تمیز بین این احکام است که نیازی نیز بدان نیست و اصرار بر فضل‌فروشی و اینکه همه قرائن طبق ارزیابی شخص ملغی شوند، مسلم است. واقعا انحصار احکام ارزشی شخصی به احکام ارزشی موضوعی امر ساده‌ای است حتی اگر مورد نزاع زمینه‌های کلی فلسفی باشد باز امتیاز دقیق بین قضایای ارزشی و قضایای واقعی، آنطوریکه معمولا اظهار می‌شوند نه به زبان فنی، امر ممکن است و واضح است که اصطلاح‌شناسی بیطرفانه ارزش‌ها برای اخبار از افعال انسان امری دور از دسترس است. یک نحوه ارزیابی «قتل نفس» تیره کردن دیگران است حتی در مورد قتل غیر عمد امید است که با ترک آشکار عمل و تعهد گرفتن از طرف با عطف به حکم مورد انکارشان قابل درک خواهد بود. بسیاری از مردم بررسی سخت مغرضانه و مغایر با علائق انسانی را به تاریخ نسبت می‌دهند.

سعی و تلاش مورخان، تلاش سختی برای دست‌یابی بدان نبوده بلکه واگذاری به خوانندگان بوده که سعی نموده و ضرورتها را دریابند.

بعضی ویژگیهای ارزیابی شخصی مورخان در آثارشان مشهود نیست. یک ویژگی این است که انتخاب موضوع مطالعاتی که تفاوت نیز هست تأثیری متفاوت با مطالعه موضوعی که یکبار برگزیده شده، دارد. احساس ناسازگاری در خاورمیانه یا خاور دور ممکن است بارقه قدرت انفجاری عظیمی باشد که مایه دلگرمی مورخان در مطالعه تاریخی این سرزمین‌هاست. گرچه چنین ارزش‌های تحمیلی زندگی، تاریخ را از طبیعت کلی و معمول علوم اجتماعی جدا نمی‌کند، چرا که در تحقیقات مستقیم مورخان، احکام ارزشی غیر علمی نقش تعیین‌کننده بارزی دارند.

تاریخ همانند علوم اجتماعی سعی می‌کند که نکات برجسته و عینی انسانی را که ندرتا امکان اختلاف در آنها وجود دارد بی‌طرفانه و واقع‌بینانه

مورد بحث و تبادل نظر قرار دهد گرچه در هیچ موردی ملتزم به حمایت و جانبداری ضروری یا معتبر نیست. نظریه معروف لرد آکتون که نخستین وظیفه مورخان را ارجاع آرای اخلاقی به خطاهای بزرگ گذشته می‌داند، امروز بسیار پیش پا افتاده جلوه می‌کند. تأثیر خود تاریخ در نمودار ساختن کیفیت تغییر خود موازین ارزشی در طی زمان به هیچ وجه در این نگرش تصریح نشده است (همچنین شرایطی که در آن شرایط این موازین به کار گرفته شده‌اند) به این ترتیب متعلقات نظریه اکنون کاملا تحلیل می‌روند مثل قراردادهایی که در این زمینه حداقل تا این اواخر وجود داشته است، معمولا نظریه توصیفی و غیر تحلیلی که تاریخ را دارای پیشرفت و رشد کلی می‌داند یعنی دگرگونی در مسیر نیکی، صرف تحقق این نوع تحلیل رفتن، تابع زمان بودن مقیاس‌های ارزشی را باز می‌شناساند.

چند نظریه توصیفی بنا بر اظهارات فوق فلسفه تاریخ متضمن مساعی در جهت فهم طرح‌ها یا تشکیلات در خصوص منشأ خود تاریخ و تحلیل عملکرد مورخان است. نمونه‌های فراوانی را می‌توان نشان داد که بعضی آنها از ساختار فکری گیرا و کاملی برخوردارند خواه درباره ضروری دانستن داوری در پرتو جزئیات مضامینشان تردیدهایی وجود داشته باشد یا خیر. آنچه که در اینجا ارائه می‌شود صرفا مشتق از خروار است.

مرحله کمال و رشد فلسفه توصیفی تاریخ با آثار هرِدِر و کانت در اواخر قرن هجدهم و آثار هگل در اوایل قرن نوزدهم شروع می‌شود. با اندکی تسامح در آثار «ویکو» که قبل از اینها نوشته شده [ریشه دارد] و ریشه‌های دوری نیز در نظرات همدوره دنیای باستان و در طرح خلقت یهودی - مسیحی - سرکشی و تمایل، خدعه و فریب و رستگاری و تکرار امور دریافتی در هگل و مارکس دارد. فلسفه توصیفی تاریخ منظم‌تر از فلسفه تحلیلی تاریخ است. نظرات قرن هجدهم نیز به همان میزان در انعکاس و گسترش و تخصصی ساختن تاریخ سهم دارند و با بازشناسی و تشخیص نتایج و انگیزه‌های متورانه فکری - فلسفی مدد می‌رسانند.

من متعاقبا توجه شما را به [نظرات] کانت، هگل، مارکس و توین بی جلب می‌کنم. این اندیشمندان محورهای اصلی تفکراتشان چند امر خاص است که: برای کانت، نوع بشر است، در نظر هگل، ملیت است، منظور نظر مارکس، پرولتاریا [طبقه کارگر در برابر فتودال] است. به قول معروف طبقه حقیقی جهان، و برای توین بی تمدن می‌باشد که زندگی شهرنشینی کوچکترین واحد مطالعه تاریخی است. این تمایلات نقطه محرکه فلسفه توصیفی تاریخ هستند که محورهای اصلی آن عبارتند از: تمایل به انجام عکس‌العمل در برابر حکومت ترس از روی ناامیدی در زندگی فروی و اشاعه ناامیدی در جهت رشد خشنودی بیشتر به این ترتیب سنن تاریخ، اگر خدا نباشد، برای انسان عادلانه خواهد بود.

کانت در «فرضیه تاریخی عمومی از دیدگاه بین‌المللی»^(۱)

(۱۷۸۴) اثر کانت وجود انگیزه فوق‌کاملا نمایان است. همه نمونه‌های تاریخ سابقه تیره‌ای از گناه و شرارت انسان است که حدوث موفقیت را در آینده معمولا از بین می‌برد. با اینحال با تأمل کوتاهی در مورد گذشته امکان دارد رشد هماهنگی از انواع نظام‌ها را که شرایط لازم جهت پیشرفت‌های فکری و اخلاقی را دارا باشند بتوان دید. گام اول پایان بخشیدن همه جانبه به جنگهای Hob-bist است که توسط قدرتهای ایالتی قبلا در اروپا در سطح وسیعی صورت گرفته است. مرحله نهایی، ساختن یک نظام جهانی است که همه ملت‌ها را در بر بگیرد و مانع بروز و افزایش جنگهای بین ایالات شود. چنین رشدی در جهت نفسانیت و انگیزه‌های ضد اجتماعی انسان نبوده بلکه محصول و معلول آنهاست. اگر مقدمه واجب این نظام نوع‌دوستی باشد وضع بشر امیدوار کننده خواهد بود. این نظام صلاحیت دارد که بشر غیر اجتماعی

اما دارای قابلیت انس را و رقابتهای و کشمکشهایش را به درانداختن طرحی نو در همه جنبه‌های زندگی سوق دهد. باز هم نبرد ویرانگر وجود خواهد داشت اما بسیار وحشتناکتر از آنچه که تحركات امروز در پی شکل‌دهی آن هستند. کانت مدبرانه تصویر مثبتی در این کار می‌بیند همانکه بعدها هگل با اندیشه عقل هوشمند انجام داد یعنی فتح پایگاه و بنیاد آلم و محن انسان جهت ارتقای نهایی‌اش. سعی کانت در فلسفه تاریخ در ارتباط با کل فلسفه‌اش اهمیت دارد، اما خودبخود کاملا مؤثر نیست. قطعا تاریخ می‌تواند جریان‌های مورد نظری را به روشنی مورد بحث قرار دهد، اما مسئله این است که آیا باید اینطور باشد؟ اثر کانت خارج از نقشه و طرح اوست البته با کمی سازگاری که منجر به جواب قانع‌کننده می‌شود. هگل کار بهتری ارائه داد هر چند تاریخ سیاسی‌اش (برخلاف فلسفه تاریخ پیشرفته‌اش که ارزش بالایی دارد) در حد متقاعدکننده‌ای نیست. مارکس بمراتب بهتر بود که بدون تردید آنچه بنیان‌نهاده برای عده‌ای از مورخان تخصصی مایه دلگرمی است. همه فلسفه توصیفی تاریخ در شروع از شناخت تاریخی جزئیات و موارد خاصی که وسیعتر از جنبه‌های کلی تاریخ است، به مشکل برمی‌خورند.

هگل

هگل در «مقالاتی درباره فلسفه تاریخ»^(۲) (چاپ ۱۸۳۷) اندیشه دیالکتیکی عقلی خودافزای، اندیشه اجتماعی، «ذهنیت» یا «روحانیت» و همچنین نظیرشان را که اندیشه القاء کرده و عینا نتیجه جریان ماشینی همکاری بین مخلوقات زیست‌شناسی نیست وارد تاریخ می‌کند و نیز موفقیت جریان مترقی آزادی را به عنوان موضوع این رشته می‌آورد.

این دل‌مشغولی‌ها (شاید به‌مراه عدم اطلاع و نیز دوران خاص وی) بطور آشکار او را در سطح وسیعی نسبت به بی‌اساس دانستن و به رسمیت شناختن دنیای شرق، چین باستان، هند و ایران که در آن هیچ امری اتفاق نیفتاده و آزادی فقط منحصر به ستمگران بوده، رهبری کرد. تاریخ حقیقی از یونان باستان شروع می‌شود و با رد عظیم و بی‌سابقه [تداوم می‌یابد] و بلاخره با قوانین روم قانونمند شده

در آن مضمحل می‌شود، اما در سطح وسیعی به دست امپراطوری روم انتشار می‌یابد همانطوریکه مدها مسیحیت با نقض اصول، استقلال فردی و تحت تأثیر ذهنیت گرایان، اشاعه می‌یابد. به ستاد تصاویر باقیمانده جامعه روم بر اساس ردگی بنا شده بود تا جاییکه فقط عدد محدودی از افراد جامعه آزاد بودند آنهم نه در حد قانون اساسی حاکمان مستبد زمان خود هگل و یا کلیسای قرون وسطی و یا امپراطور، بدنبال اینها، رنسانس و صلح طلبی بود که در قانون اساسی امکان آزادی عموم مردم پیش‌بینی شده بود.

تعمیم هگل مؤثرتر از شمول و طرد گزافه آشکار ی نسبت به احساس همدردی وی در برابر حوادث ریخی که افراد و ملتها را قربانی «جهان تاریخی» بود، نیست. يك خط دفاع ممکنه، اعتقاد وی هدف برگزیده‌تر است نسبت به طرح مختصر بپیر انسان تاریخی به عنوان يك كل و عام. اگر متیاق هگل به منشأ اندیشه آزادی اروپایی بیشتر از ماصرانش باشد پس صحت دارد که یونان، روم، سیحیت، رنسانس و اصلاح طلبی در مسیری که صر، چین، اسلام و آمریکای جنوبی قبل از فتح، ی کرده‌اند سهمی نداشته است آیا این جانبداری مة توقعات وی را برآورده می‌سازد یا خیر؟ معلوم ست. هگل بیش از کانت که دریافته است دیدگاه ندیدی در تاریخ عرضه نموده، موضوعی را که بگران توانایی‌اش را ندارند به صورت مطلوب نویسد با این فکر که برای اینکار صلاحیت سفی را دارد در حالیکه تصدیق کل فلسفه‌اش در نابل فلسفه تاریخ‌اش سهل‌تر نیست و اصالت مور وی در فلسفه می‌تواند گزافه‌گویی باشد. گجل علی‌رغم اشاره مفرط به رشد لازم و تجسم قل، آشکارا منکر عمل بر مبنای «يك پیش طرح» ست که با آن بتوان منشأ تاریخ‌ها را به اثبات رساند. سفة تاریخ نیز مانند زمان حاضر متوقف می‌شود بندلیل اینکه وی فکر می‌کرد زمان حاضر نمی‌تواند سلاح شود بلکه به دلیل عدم وجود تاریخ آینده ست. ما شاید بعدها آنچه را که بایستی تحقق ی‌یافت ببینیم، اما آنچه را که در آینده اتفاق افتد نمی‌توان دید.

مارکس

مارکس تقریباً شاگرد و تا حدودی منتقد هگل ست. وی نظریه رشد و توسعه دیالکتیکی تاریخ را بون تأکید بیشتر ادامه میدهد: تز، آنتی‌تز و سنتز. آرای هگل قانون روی، اخلاق مسیحی، زندگی علاقوی یا آزادی اخلاقی در چارچوب قانون وجود رد، اما در نظرات مارکس: ملوك الطوائفی، رمایه‌داری، امید به جامعه بی‌طبقه سوسیالیستی وجود دارند]. مارکس آشکارا ایده‌الیسم هگل را رد کند. از دید مارکس نقش آفرینان نمایشنامه ریخ، ماهیت واقعی اجتماعی دارند، طبقاتی بین با اعضایشان، مرتبط با عوامل تولید و بدون پیشه‌های بی‌اساس اجتماعی. (انصاف مارکس این باره کمتر از هگل است که با ناراحتی بطلاق «ایده‌الیست» را به کار می‌برد که بی‌تردید با لرات متضمن شعائر مذهبی مرتبط است، گرچه گجل پیش‌بینی نمی‌کرد که مارکس مدافع گروه‌های مده با زیربنای اقتصادی باشد).

مارکس واگذاری املاك ملوك الطوائفی را بدون تشریفات قانونی بدیهی می‌دانست تا مردم قبل از اندیشیدن بخورند و قبل از خوردن کار کنند. آنها چگونه بایستی کار کنند، روش‌ها و وسایل تولید، ایجاد سازمانی متناسب با تولید، کشاورزان زحمتکش که زمین‌های زراعی را غارت می‌کنند، البته عده‌ای برای خودشان وعده‌ای برای اربابانشان، تأمین معاش در کارخانه، ارتباط عوامل و وسایل تولیدی با یکدیگر پایه‌های اقتصادی يك جامعه را می‌سازند و بنابراین مؤسسات روبنائی جامعه ساخته می‌شود: قانون، مجموعه حقوق مالکیت و ساختار طبقاتی، نظام سیاسی، بنیادهای علمی و مذهبی، سازمانهای روبنائی که وجهه علمی دارند: تفکرات مستقل اقتصادی، اخلاقی، سیاسی، فلسفی و ایدئولوژی منعکس‌کننده ساختار طبقاتی جامعه مورد نظر هستند، مثلاً همانگونه که پروتستان در ضمیر افراد اثر می‌گذارد فرضاً بر آزادیهای فردی اقتصادی طبقه متوسط نیز مؤثر است. در کلمات مشهور مارکس آمده است: وجدان انسانی نیست که وجودش را شکل می‌دهد، بلکه جامعه است که وجدان را تعیین می‌بخشد (مقدمه‌ای بر نقد اقتصاد سیاسی)^(۳) طبع به سال ۱۸۵۹ به نظر وی صور آگاهی محکوم به تغیر و وابستگی‌اند، استقلال تعیین‌کننده تغیر در عوامل تولید است. تغیر در مرحله ماده است که در نهایت به تغیر در زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، فکری و حقوقی می‌انجامد. جبر انقلابی مولود دگرگونی‌های اجتماعی به عنوان نتایج اصطکاک، تشریح می‌شوند که مانع کار یکنواخت در عوامل تولید در ساختار اجتماع دگرگون شده می‌شوند.

طبقه حاکم بطور موقت با به کارگیری روش‌های اجباری که در اختیارشان است (در دوره سرمایه‌داری یعنی تشکیلات رسمی طبقه متوسط) احتمالاً زبان نهائی دگرگونی‌های اجتماعی را به تأخیر می‌اندازند. عکس‌العمل چنین فشاری این است که مقاومت برای تغیر متناسب و متقارن با انقلاب، گسترش می‌یابد.

جنبه جبری گرایانه تاریخ‌نگری مادی [ماتریالیسم تاریخی] بی‌تردید مبالغه‌آمیز است. مسلماً مارکسیست‌هایی وجود دارند که دلیل انحصاری جبر اقتصادی را منکرند و قائل به تأثیر عوامل روبنائی هستند: گروهی تا آنجا پیش رفته‌اند که نظریه حرکت جمعی را پذیرفته‌اند، با وجودیکه فرق زیادی با مارکسیست‌ها ندارند، بنابراین هر عضو جامعه با دیگری ارتباط واقعی دارد و در تأثیر و تأثر متقابلست. به عقیده اینان جبرگرایی اقتصادی، تحریف غیر عملی ایده‌الیسم هگل خواهد بود. نظریه اکثر ارتدکس‌ها که در انگلستان دیده می‌شوند، این است که عوامل دیگر تأثیر خودشان را دارند و در نهایت اقتصاد نیز در زمره آن عوامل است. مارکس خودش نیز تمایل دارد که سمت و سوی شواهد به پذیرش نقش عامل انسانی به عنوان يك عامل مسبب است. انسان است که تاریخ را می‌سازد ولو کاملاً مطابق خواسته‌اش نباشد. مع ذلك فعالیت‌های بین‌المللی انسانها است که به طور طبیعی نتیجه‌گیری از فعالیت‌های گذشته را

میسر می‌سازد.

حداقل دو شیوه معین در ماتریالیسم تاریخی وجود دارد: شیوه‌ای که به منزله نظریه علمی دگرگونی‌های اجتماعی است یا به معنای تغیر جنبه فکری که ارائه‌کننده فرضیه‌های آزمون‌پذیر از راه کاوش‌های تاریخی است و روشهای علمی شناخت تاریخ را شامل است. مثلاً نخستین وجهه‌اش تاریخ‌نگری پوپر است که بیشترین انتقادات را داشته و به نظریات دیگر می‌تازد. صرف نظر از نقایص قوت دیدگاه پوپر در مورد کلیت انتقادات او اشکالات خاص و جدی دارد که نیازمند پاسخ‌گویی است.

برای درستی یا احتمال صحت يك نظریه بایستی بین روش‌های ثابت تولید (یعنی تولید مواد خام مثلاً با آسیاب بادی یا آسیاب بخار - کتاب «فقر فلسفه» طبع سال ۱۸۴۷) از طرفی و نهادهای روبنائی اجتماعی سیاسی (فقودالها و سرمایه‌داران صنعتی) پیوستگی و هماهنگی وجود داشته باشد به شرطی که این عناصر قبل از پیوستگی از یکدیگر متمایز و مشخص باشند. پس پیروزی از آن نظریه‌ای است که بتواند بین عوامل و وسایل تولید و خود عوامل با یکدیگر (پایه‌های اقتصادی) و نهادهای روبنائی تمیز را ممکن سازد و بلاخره با دقت کافی تفاوتها را معلوم ساخته و امکان درستی یا نادرستی آن را بسنجد. بعضی مارکسیست‌ها طبق این تبیین امیدوار نیستند که تئوری‌شان بتواند مورد حمایت علوم تجربی قرار گیرد گرچه نشانه‌هایی وجود دارد که مارکس به عنوان فرزند راستین قرن خویش به این جنبه از تئوری نیز توجه داشته و حداقل تلاش ویژه و خردمندانه‌ای را در هدایت این امر نموده است. (ح. ا. کوهن، «نظریه تاریخی کارل مارکس» چاپ کلارندن، آکسفورد سال ۱۹۷۸)

تئوری مارکس به لحاظ محتوایی بسیار امیدبخش و ارائه‌دهنده فرضیاتی با آثار تاریخی ارزشمند است مثلاً در مورد اختلافات طبقاتی مردم در زمینه‌های گوناگون در جنگهای داخلی انگلستان و آمریکا - ماتریالیسم تاریخی در این مورد از واقعی‌ترین نظرات با تأثیر واقعی در جریان تاریخ است. به علاوه تأثیر عظیم‌تری در پیشبرد توسعه اجتماعی و اقتصادی تاریخ داشته است و بویژه در القای «تاریخ عام» مکتب تقویم‌گرایی Annales فرانسوی اثر داشته است، تاریخ از دیرباز حوادث سیاسی را صرفاً به عنوان علائم ثانویه داشته است. هرچند مفاهیم (مکتب مارکس) به عنوان يك تئوری واقعی در ماتریالیسم تاریخی‌اش، در تاریخ تخصصی نیز مؤثر بوده است.

توین بی

با کمی تأمل [کتاب] مطالعه تاریخ^(۴) [اثر] توین بی را نمونه‌ای از نظرات واقعی تاریخی زمان حاضر [خواهیم دانست] که کاری گسترده و حدود بیست سال از سال ۱۹۳۴ زمان برده است. مبحث مورد نظر توین بی بطور کلی نوع بشر نیست، طبقه ملی یا اجتماعی نیز نیست بلکه تمدن خاور دور، هند، ارتدکس، اسلام و تمدن غربی معاصر آنهاست با نمونه‌هایی کم و بیش جالب که کاملاً شناخته شده‌اند. (پاره‌ای مشابهتها با نظریه اسپنگلر در کتاب «انحطاط غرب»^(۵) چاپ سال ۱۹۱۸ و ۱۹۲۲ دارد که از زندگی دوران کشاورزی بحث می‌کند هر چند توین بی پشتوانه معرفتی - تاریخی

کامل و مؤثری در اختیار دارد). [اسواند اسپنگلر فیلسوف آلمانی که اعتقاد دارد تمام جهان يك دوره تکامل و فساد را طی می کند]. تمدنها مصداق يك دوره ثابت زندگی نیستند گرچه از مراحل مشابهی می گذرند مثلا زمان پرآشوب انشعاب درونی طبقه کارگر و از بین رفتن قوه ابتکار به دست طبقات زبده. تمدنها به وسیله توان مندیهایشان [دینامیسم] از یکدیگر جدا می شود. [این توانمندیها] برخاسته از جوامع قبلی هستند که با تهدید و اجبار قوای خلاقه را به مبارزه فرا خواندند. به این ترتیب تمدن مصر در [سایه] مبارزات سال های خشکسالی که باعث توسعه آبیاری و پیشرفت آئین آبداری شد، شکل گرفت. تمدن باستانی کرتی ها حداکثر در جریان رقابت های جزیره ای کرتی ها نمایان شده است. اکثر تمدنهایی که از طریق مبارزه پدید آمده اند به اندازه کافی بزرگ هستند که فراسوی موقعیتشان پاسخ گوی خواست های جدید باشند، اما نه آنچنانکه کاملا مقهورشان سازند.

فرضا مسئولیت کشمکش ها، فقط تبیین مبادی نباشد بلکه فرایند رشد باشد هر چند که مبارزات بعدی بیشتر داخلی است تا خارجی، مثلا نیاز به نهادهای یکنواخت سیاسی جهت پیوند واحدی بین فرهنگ و اقتصاد یونان باستان که هیچ حد لازمی برای تعداد رقباتی که می توانستند پاسخ موفقیت آمیز بدهند وجود نداشت اما در حقیقت در همه تمدنها بجز آنها که در قوه خلاقه شکست خورده و فرو ریختند و یا سخت گیری شده امکان پاسخ موفق هست. شاید برای توین بی علاقه مندی به اثبات آینده تمدن غرب در ابتدا مهیج و تحریک کننده بوده [لیکن بعد] با نارضایتی و آگراه نتایج بدبینانه را پیش برده است و توجه اش را به پرسش های ظاهرا دینی در مورد هدف غائی نوع بشر معطوف ساخته است. توین بی قصد داشت بر اساس تجربه پیش برود اما متأسفانه پی برد که بهتر است بجای روش غیر یقینی استقراتی تا جایی که می تواند سعی کند قوانینی بر اساس ملاحظات بیستگانه اش یا نمونه ها بنیان گذارد. (پیشبرد واقعی وی بیشتر شهودی بوده و کمتر نظام یافته بوده است) این نقد پذیرفته است که تمدنها مقیاس و میزان یکسان و روشنی ندارند و مثالهای کم است، استنباطات کلی وی نیز در اسناد و اثبات اطمینان بخش نیست. این کلیت نقادانه هست اما نظیر تصورات نویسندگان از آثارشان نسبتا حاشیه ای است. قطعا اعتبار علمی اثر توین بی بسیار کم است اما باعث کم ارزشی اثر در جنبه مثبت و ضبط آگاهانه مشاهدات متغیر و جالب توجه و افکار خلاقه نمی شود این تاریخ نیست اما بیشتر از آن است همانطور کمتر از آن. در این باره میان دیدگاههای توصیفی تاریخ تفاوت اساسی وجود ندارد نه همه درستند و نه حتی محتملند و نه اینکه به آسانی آزمون پذیرند. آنها علم نیستند که دقیقا اثبات شوند بلکه انواع کمتری از آثار مطبوعه نظری است که تعیین کننده و منعکس کننده سرنوشت و ارزش های نهایی انسانی باشند این امور در اعلی مراتب به مذاهب تعلق دارند که پیروی می شوند نه متعلق به فیزیک نیوتنی یا انیشتن یا فرضیه تکامل داروینی.

جبر تاریخی (۶)

دیدگاههای توصیفی تاریخ به جز نظریه کانت از بدو پیدایش چیزی بیش از انعکاس حوادث گذشته نبوده اند و [هر کدام] به نوعی جنبه جبرگرایی و یا ضرورت انگاری داشته اند. ظاهرا رویدادهای دوران طولانی اینکه هر چه باید پیش بیاید قطع نظر از اقدام افراد، اتفاق خواهد افتاد را تأیید کرده است. از دیدگاه مارکس انقلاب و جامعه بی طبقه نهایتا پدید خواهد آمد و اصلا اهمیتی ندارد که ما آنها را همراهی کنیم [یا نه]. در نظر هگل اشیاء در همان مسیری که داشته اند رشد و توسعه پیدا خواهند نمود و همه تلاش ها و مقاومتها برای تغییر مسیر تاریخ قطعا بیهوده است، وی تذکر داده است که گرایش های دیگری نیز در نظرات این نویسندگان وجود دارد اما هم نمودی از جبرگرایی اند. در واقع يك جبرگرایی آشکار است که به نوعی تقدیر و حتمیت منجر می شود. جبرگرایی فیزیکی یا از انواع روان شناسی در سطح جزئیات است که اغلب برای آزادی خواهی به صورت فشار تلقی می شوند (نظرات دیگر مشهور و مؤثر موجودند که مانع الجمع و اصل نیستند مثل نظرات هیوم) اما مستلزم این نیست که افعال انسانی بی ثمر باشند. قول به اینگزه مندی فعالیتها با مؤثریتشان منافاتی ندارد. ظاهرا موضوع بحث مورد اخیر گرایش ویژه به توانمندی جبر تاریخی است.

بدیهی ترین کاربرد حتمیت، تسلیم و رضایت است و خودداری از به عهده گرفتن کارهای عملی که با گذشت زمانی به بی تفاوتی منجر می شود [تسلیم یا سکوت گرایی = Quietism]. فرقه متصوفه اهل سکوت که توسط ملینوس "Miguel de Molinos" اهل روم متوفی به سال ۱۶۹۶ تأسیس یافته است. [معلوم است که این سیره را مارکس انقلابی با بیان اهداف فلسفی تغییر جهان ترسیم نکرده است و شاید بسیاری از پیروانش متناقضانه دم از عملگرایی زده اند به تصور اینکه تاریخ در هر حال به نفع آنهاست (اعتقاد به مشیت الهی که خداوند گزینش سقوط توسط بندگان را مجاز نمی داند، همان تأثیر قوی و داشته است). بهرحال بدور از منطق شاید واقعا شگفت آور نباشد که جبرگرایی تاریخی مانع فعالیت سیاسی شده باشد، فشار در کوتاه مدت اثر دارد. بقول معروف جبر نامحدود در درازمدت می تواند به کار آید با القاء کردن و حمایت نمودن. حال چگونگی به دور از جبرگرایی تاریخی، يك موضوع شناختی برای مؤمن به نحو مؤثری باورکردنی باشد، مورد تردید است: عقاید شخصی بیشتر از اعتقادات گروهی حقایق را محسوس می گرداند و اگر سؤال از روی حقیقت باشد قبلا گفتیم که دلیل پذیرش جبرگرایی تاریخی به عنوان حقیقت احتمال دارد.

پوپر نقش چشمگیری در ارائه يك تفسیر نظام یافته و به يك مفهوم مفصل در تکذیب همه مکاتب تاریخی [Historicism: فرضیه ای که معتقد است کلیه پدیده های اجتماعی و فرهنگی باید از لحاظ تاریخی مطالعه شود]. در حد اعلی دارد و همینطور تکذیب هر نظریه ای که تأثیر نسبتا زیادی در طولانی مدت در مورد پیشگویی های مربوط به جامعه انسانی داشته اند. جفت و جور شدن نظرات کاملا مغایر با هم، کار قطعا با ارزشی است اما نه

از جهات افتراقشان و تشخیصاتی که بین پیشگویان تاریخ گرا با مقتضیات وجود دارد، پیشگویی کوتاه مدت در مورد رفتارهای انسانی طبعاً می تواند عملی باشد و اساساً جهت اصلاح طلبی «مهندسی اجتماعی» به عنوان نقطه مقابل با استحاله به «مدینه فاضله» در صورتیکه فقط با روش های اجباری نسبتاً عمده ای قابل اجراء باشد. پوپر يك تفاوت بین قوانین علمی و قانون جاذبه و منشأ تکامل تدریجی زیست شناسی و طرح توسعه خاص که منتسب به بعضی فلاسفه واقعی تاریخ است، قائل است. در قانون علمی که در همه موارد کاربرد دارد یعنی گذشته، حال و آینده، فقط بر پیشگویی های علمی تکیه می شود. گرایش به تبیین قوانین طبعاً نتیجه حقایق و شهودی است ولی خودشان مبنای پیشگویی های درست، نیستند.

بنابراین در نظریه ناموجه که مخصوص عده ای تاریخ گرای نظریه پرداز است می توان يك کار افراطی که دنبال اشکال کاذب است را دید. انگیزه پوپر از تقدیم کتاب «فقر تاریخ گرایی» (طبع به سال ۱۹۵۷) برای یادبود قربانیان بی شمار فاشیست ها و معتقدان کمونیست در قوانین بی رحمانه «سرنوشت و تقدیر تاریخی» روشن می شود. تحقیقات کاذب تحت عنوان فرضیه قبلی: اینکه مبدأ تاریخ قویا تحت تأثیر رشد معرفت است و دیگر اینکه (برای مجموعه دلایل دیگر به چاپ جدید «ضمیمه» «منطق اکتشاف - علمی» مراجعه شود) چون ما نمی توانیم بر اساس عقل و اندیشه رشد معرفت بشری را در آینده پیشگویی پس نمی توانیم منشأ تاریخ را نیز پیشگویی نمائیم. این بحث مختصر، فقط نگاهی گذرا به بخشی از طرح بزرگ اندیشه های بهم پیوسته بود که از میان بسیاری از آثار پوپر استخراج شده بود. وی عمدتاً در میان فیلسوفانی که عمومشان تحلیلی اند قائل به روشی است که در آن بسیاری ملاحظات دقیق و جزئی و فنی را در رساله ای کلی فراهم آورده است. وی از میان همه اهدافش مباحث ویژه ای را جهت حمله به نوشته های دیگران اختصاص میدهد و نمی توان انتظار داشت که از همه جهات آسیب ناپذیر باقی بماند، با اینحال يك چیز مسلم است و آن اینکه پوپر بیش از آنچه باید انجام داده است و هیچ نظریه مکتب تاریخی مؤثرتر و خاص تر و شاید خطر خیزتر از نظریه پوپر نبوده است. بار قبول مسؤلیت دلایل و نتایج به عهده طرفداران چنین نظراتی است نه [به عهده] منتقدان و سخن سنجان.

بی نوشت

- 1-idea for a unireral History from the cosmopolitan point of view
- 2- Lectures on the philosophy of History
- 3- preface to a critique of political economy
- 4- A Study of history
- 5- Decline of the west
- 6- Historical Determinism